دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د۷، ش۷ (پیاپی ۳۵)، بهمن و اسفند ۱۳۹۵، صص۱۵۱-۱۷۱

الگوهای آشوبناک فرآیند زایش معنا در نظام‌های زبانی و پیشازبانی «تطبیق»

مرتضی بابک معین[1*]، کامران پاکنژاد راسخی[2]

۱. دانشیار زبان فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران
۲. کارشناس ارشد پژوهش هنر، دانشگاه علم و فرهنگ تهران، تهران، ایران

دریافت: ۹٤/۸/۱۲ پذیرش: ۹٤/۱۰/۱۵

چکیده

نشانه‌شناسی نوین با رویکردی پدیدارشناختی، بیشتر فرآیندهای آفرینش معنا را درقالبی فراتر از نظام‌های دلالی مطالعه و بر نقش توانش ادراکی-حسی سوژه‌های تن‌دار در فرآیند آفرینش معنا تأکید می‌کند. ما نیز در این مقاله، به‌سبک «پژوهش‌های میان‌رشته‌ای» و با چارچوب نظری «تئوری پیچیدگی»، نشان داده‌ایم که چگونه الگوهای آفرینش معنا درخلال کنش متقابل و «هم‌حضوری» تن-سوژه‌ها در نظام معنایی تطبیق، مشابه رفتار و اندرکنش سیستم‌های پیچیدهٔ تکاملی، تابع ویژگی‌های رفتاری آشوبناک طبق «نظریهٔ آشوب» هستند. پیامد این پژوهش علاوه‌بر اینکه جستاری بر وجود انطباق الگوها بین دو حوزهٔ نظری به‌شمار می‌رود، ارائهٔ پشتوانه‌ای علمی با رویکردی میان‌رشته‌ای بر وجود الگوهایی در فرآیند آفرینش معنا است که پیش‌تر، برخی از ویژگی‌های آن‌ها هم در نظام معنایی تطبیق و هم در نظام‌های زبانی، به‌شکلی تجربی یا نظری بررسی شده‌اند. به‌طور کلی، نظام‌های دلالت معنایی، ازجمله «زبان»، وجودی مستقل از سوژهٔ انسانی ندارند؛ یعنی آن‌ها زاییدهٔ فعل و انفعالات بیوشیمیایی و عصب‌شناختی ارگانیسمی زنده (سیستمی پیچیده) به نام «انسان» هستند و انتظار می‌رود که این سیستم‌های نشانه‌شناختی نیز مانند سیستمی پیچیده، رفتارهایی برپایهٔ الگوهای «نظریهٔ آشوب» را از خود نمایان کنند. کارایی دیگر این انطباق، جدای از ارائهٔ پشتوانه‌ای علمی به مشاهداتی تجربی یا نظری، این است که وجود مفاهیمی چون «ناامنی»، «ریسک و خطر»، «سرایت حسی» و «حساسیت ادراکی» را در فرآیند تولید معنا در نظام تطبیق براساس وجود الگوهای نظریهٔ آشوب توضیح و برخی از ویژگی‌های مهم معنای تولیدشده را هم در نظام‌های زبانی و هم در

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail: Bajo_555@yahoo.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

نظام‌های پیشازبانی تطبیق، شرح می‌دهد. گفتنی است که در این بحث، روش پژوهش ما به‌شیوه تحلیلی- توصیفی است.

واژگان کلیدی: پیچیدگی، آشوب، معنا، نظام زبانی، تطبیق.

۱. مقدمه

در دهه‌های گذشته، نشانه‌شناسی کلاسیک معمولاً با رویکردی ساخت‌گرا در جست‌وجوی کشف معانی رمزگذاری‌شده در لایه‌های سطوح بیانی متون بود؛ معانی که ازپیش موجود فرض شده‌اند و فقط باید کشف شوند. این نگاه پوزیتیویستی به معنا در رویکردهایی ساخت‌گرایانه ریشه داشت.

با این‌حال، نشانه‌شناسی نوین با رویکردی پدیدارشناختی به فرآیند تولید معنا به‌شکلی بنیادی‌تر توجه می‌کند و این توجه بنیادی در پدیدارشناسی ادراک مرلوپونتی ریشه دارد. براساس این دورنمای جدید، باید به ابعاد گمشدهٔ معنا توجه کنیم؛ ابعادی که بیانگر ارتباط ادراکی‌ـحسی ما با جهان هستند. قبل از پیدایش هر دال و مدلولی، سوژه‌ای وجود داشته است؛ سوژه‌ای دارای تن و دارای ادراک و حس. گویی نشانه‌شناسی کلاسیک فراموش می‌کند که هر فرآیند دلالی قبل از هر چیز زاییدهٔ سوژه‌ای تن‌دار است، پس چگونه می‌توان نقش این تن‌ـسوژهٔ حسگر و ادراک‌کننده را در فرآیند تولید معنا نادیده پنداشت و به‌قول گرماسِ معناشناسی ساختاری، مدعی شد که «خارج از متن، هیچ رستگاری وجود ندارد» (معین، ۱۳۹٤الف: ۲۵). البته گرماس[1] با تغییر و تحول در دیدگاه خود، در کتاب *درباب نقصان معنا*، از رویکرد ساخت‌گرای خود فاصله گرفته و با رویکردی پدیدارشناختی، مفهوم جریان ادراکی‌ـ حسی در نشانه‌شناسی را معرفی کرده است (همان: ۲٦). به این ترتیب، با درنظر گرفتن اندرکنشی متفاوت ازسوی سوژه‌ای تن‌دار با دیگری یا جهان (ابژه) و شکل‌گیری معنایی ادراک‌شده درطی فرآیندی برآمده از یک کنش متقابل دیالکتیکی دست‌کم دوسویه، دامنهٔ گسترده‌ای از زایش معانی را خواهیم دید که پیش از این، نشانه‌شناسی کلاسیک راهی به ساحت آن نداشت. اریک لاندوفسکی[2] این اندرکنش متفاوت سوژه با جهان را با طرح

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

مفهوم تطبیق[۳] که درادامه آن را توضیح خواهیم داد، به‌زیبایی شرح داده است.

به این ترتیب، نشانه‌شناسی نوین (سمیوتیک[٤]) برخلاف نشانه‌شناسی کلاسیک (سمیولوژی[٥]) که به ساحت معانی استعلایی و نهادینه‌شده تعلق دارد، به «فهم فرآیندهای تولید معنا می‌پردازد، نه توصیف نظام‌های نشانه‌ای بسته و تمام‌شده» (همان:٤٠).

پرسش اصلی این مقاله این است که آیا الگوهای رفتاری آشوبناک در فرآیندهای تولید معنا در سیستم‌های زبانی و همچنین پیشازبانی تطبیق نیز دیده می‌شوند.

با بررسی ویژگی‌های رفتار آشوبناک در سیستم‌های دینامیکی غیرخطی، به‌نظر می‌رسد که الگوی سیستم‌های زبانی در تولید معنا و همچنین رویکرد نشانه‌شناسی نوین با دورنمایی پدیدارشناختی در بررسی شرایط و فرآیندهای پیشازبانی تولید معنا، در چارچوب نظریهٔ سیستم‌های پیچیده به‌خوبی با مؤلفه‌های رفتار آشوبناک، تحلیل و منطبق می‌شود. بدیهی است که درصورت وجود این تشابهات در الگوهای رفتاری، با پی بردن به برخی ویژگی‌های آشوبناک نظام‌های معناساز، چگونگی و چرایی وجود برخی الگوها در فرآیندهای منتهی به تولید معنا که ممکن است پیش از این تنها به‌شکلی تجربی یا نظری مشاهده شده باشند، این‌بار از زاویهٔ دیدی میان‌رشته‌ای و به‌شکلی عمیق‌تر، درک می‌شوند. پیش از شروع بحث میان‌رشته‌ای یادشده، برخی از مفاهیم لازم در حوزهٔ تئوری پیچیدگی را توضیح می‌دهیم.

۲. پیشینهٔ پژوهش

شعیری و کنعانی (۱۳۹٤) در مقالهٔ «نشانه‌ـمعناشناسی هستی‌محور: از برهم‌کنشی تا استعلا براساس گفتمان رومیان و چینیان مولانا»، براساس رویکردی نشانه‌ـمعناشناختی، کارکردهای گفتمانی نور و رنگ را در داستان رومیان و چینیان مثنوی بررسی کرده و با تأکید بر حضور هستی‌محور و پدیدارشناختی نور، فضای گفتمانی رنگ را از انحطاط هستی‌محور نجات و در وضعیتی استعلایی قرار می‌دهد. نور و رنگ در یک فضای بی‌رنگی سبب استعلای معنا می‌شوند و در چنین فضایی، با دیگری و هستی حضور یکی می‌شویم. در این مقاله، با فرآیندهای گفتمانی روبه‌رو هستیم که به‌واسطهٔ حضوری هستی‌محور و پدیدارشناختی، به معنا گستره‌ای از استحاله تا استعلا می‌بخشند. دربین پژوهشگران خارجی، موریس کریسان (۲۰۰۷) در مقالهٔ «آشوب و پردازش

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

زبان طبیعی»[6]، با ارائهٔ یک رویکرد جدید، نحوهٔ پردازش زبان در انسان را براساس رفتار سیستم‌های دینامیکی آشوبناک بررسی می‌کند. هدف اصلی مقالهٔ یادشده، مطالعهٔ امکان استفاده از سیستم‌های دینامیکی در مدل‌سازی فرآیندهای پردازش زبان محاسباتی برای هوش مصنوعی، براساس فرآیندهای پردازش زبان طبیعی در انسان است. در یکی از پژوهش‌های یادشده، با رویکردی به پدیدارشناسی حضور و در دیگری، با چارچوب نظریهٔ آشوب، فرآیندهای معنایی و زبانی بررسی شده‌اند؛ درحالی که در پژوهش حاضر، با رویکردی سیستمی به نظریهٔ آشوب، علاوه‌بر بررسی وجود الگوهای رفتاری آشوبناک در سیستم‌های زبانی، فرآیندهای تولید معنا را در نظام تطبیق لاندوفسکی، به‌عنوان نظامی معنایی با دورنمایی پدیدارشناختی، تحلیل خواهیم کرد.

۳. تئوری پیچیدگی[7]

واژهٔ «پیچیده» همواره بیش از آنکه واژه‌ای علمی باشد، در فرهنگ واژگان محاوره‌ای مردم به‌کار می‌رود. این واژه به‌عنوان صفتی دال بر بغرنج بودن و یا حتی قابل فهم نبودن موضوعی یا پدیده‌ای به‌کار می‌رود که دربرابر واژهٔ «ساده» قرار می‌گیرد. شگفت است که این دوگانهٔ به‌ظاهر متقابل معنایی، دارای معنایی درهم‌تنیده در یکدیگر هستند. گویی در یک فرآیند دیالکتیکی بی‌پایان، پیچیدگی از درون سادگی سربرآورده و سادگی ازمیان آشوبی پیچیده ما را فریب می‌دهد؛ «همانند هایکویی که ساده بودنش عمیق بودنش را ثابت می کند» (بارت[8]، ۱۳۹۲: ۱۰۲). پیچیدگی دست‌کم از دههٔ نود میلادی به این سو، جایگاه ویژه‌ای در سپهر واژگان علوم مختلف یافته است و در این فرهنگ واژگان تخصصی، همراه با واژهٔ عامیانه‌تر «آشوب» به‌کار می‌رود. این دو مفاهیمی بسیار بنیادی در فهم رویدادهای به‌ظاهر سادهٔ طبیعی هستند؛ رویدادهایی ساده، مانند دلیل خنک شدن خودبه‌خودی جسمی داغ تا بغرنجی فهم فرآیندهای عصب‌شناختی مغز انسان یا نحوهٔ رفتار الگوهای هواشناختی و پیش‌بینی رفتار آتی یک سیستم. واژهٔ «پیش‌بینی» نقشی کلیدی در فهم پیچیدگی دارد؛ تا جایی که ادگار مورن[9]، نویسندهٔ کتاب *درآمدی بر اندیشهٔ پیچیده*، معتقد است که «پیچیدگی تنها به‌مفهوم کمیت زیادی از اندرکنش[10]های عناصر یک مجموعه نیست؛ بلکه شامل بی‌یقینی‌ها و عدم‌تعین‌ها و پدیده‌های نامعلوم است» (مورن، ۱۳۷۹: ٤۲). وی در جایی دیگر، فهم‌ناپذیری را

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

جوهر پیچیدگی می‌داند (همان: ۱۱۲)؛ مفهومی که به برداشت عمومی از این واژه بسیار نزدیک است.

امروزه منش ساده‌سازی دانش کلاسیک باوجود خدمات بی‌شماری که به فهم علمی بشر کرده است، دیگر نمی‌تواند چرایی و چگونگی بسیاری از فرآیندها و پدیده‌ها را در سطوح مختلف زیستی، روانی، اجتماعی و فرهنگی تبیین و درک کند و چنانکه گفتیم، لزوم تحلیلی کل‌نگر و سیستمی درکنار تحلیل اجزا، توجه محافل علمی و فکری را به رویکردهای سیستمی جلب کرد. با پیشرفت فناوری و توانایی بشر برای تحلیل‌های آماری اعداد بزرگ‌مقیاس به‌کمک ابرکامپیوترها و همچنین درک بیشتر مفاهیمی همچون آنتروپی، زمینه برای پیدایش دانشی نوین با رویکردی کاملاً میان‌رشته‌ای به نام «نظریهٔ سیستم‌های پیچیده»[۱۱] فراهم شد. این دانش دیگر محدودیت‌های اولیهٔ «نظریهٔ سیستم‌های عمومی»[۱۲] را نداشت. در این چارچوب، برای یک سیستم پیچیده تعاریف گوناگونی وجود دارد که در اینجا، دو تعریف از آن را ارائه می‌کنیم. تعریف نخست که برپایهٔ شباهت‌های بین انواع سیستم‌های پیچیده است، عبارت است از «سیستمی که در آن، شبکهٔ عظیمی از اجزا بدون کنترل مرکزی و با قوانین عملیاتی ساده، رفتار جمعی پیچیده، پردازش اطلاعات پیچیده و سازگاری توسط تکامل و یادگیری را به‌وجود می‌آورد» (میچل، ۱۳۹۱: ٤١). در این تعریف، برخی از نکات اهمیت زیادی دارند. تکیهٔ سیستم‌های پیچیده بر قوانینی ساده گویای اصل معروف زایش نظم درون بی‌نظمی است که اساس نظریهٔ آشوب را تشکیل می‌دهد و خود از قانون دوم ترمودینامیک و مفهوم آنتروپی برآمده است. در قانون دوم ترمودینامیک، دینامیسم رفتار انرژی و روش‌های متنوع پراکنده شدن انرژی در جهان و نیز چگونگی جوانه زدن الگوهایی از نظمی پیچیده در دل جهانی با رفتاری آشوبناک (هرچند به‌صورتی ناپایدار) درطی فرآیندهایی طبیعی و براساس قوانینی ساده، بررسی می‌شود. تشریح دقیق چگونگی این فرآیندها از حوصلهٔ این بحث خارج است؛ ولی اشارهٔ مختصر به آن، به ما در فهم درهم‌تنیدگی سادگی و پیچیدگی یاری خواهد کرد. نکتهٔ دیگر، پردازش اطلاعات توسط سیستم پیچیده است که نتیجهٔ آن فرآیند بازنمایی جهان پیرامون به‌شیوه‌ای نمادین برای سیستم است که البته فقط یکی از کارکردهای آن است. کارکرد دیگر آن، مفهوم سازگاری توسط رفتارهای تکاملی است که در

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

اینجا، مقصود مشابهت رفتار سیستم‌های پیچیده با الگوهای تکاملی زیستی (شامل تکثیر، جهش و انتخاب طبیعی) است که البته شرح جزئیات آن مجالی دیگر می‌طلبد. به‌طور کلی، «سیستم‌هایی که در آن‌ها، براساس قوانینی ساده و به‌شیوه‌هایی پیش‌بینی‌نشدنی نوعی سازمان‌یافتگی خودبه‌خودی و بدون دخالت مستقیم عوامل کنترل‌کنندهٔ داخل یا خارج از سیستم مشاهده می‌شود، اصطلاحاً خودسازمانده[۱۳] نامیده می‌شوند» (همان: ٤١). با این‌حال، تعریفی دیگر از سیستم پیچیده وجود دارد که آن نیز براساس مشابهت دیگری میان سیستم‌ها است. تمامی سیستم‌ها از سه عنصر ماده، انرژی و اطلاعات ساخته شده‌اند (وکیلی، ۱۳۸۹: ٤٠). بدیهی است که تمامی سیستم‌ها از مواد و عناصر شناخته‌شده در جدول مندلیف ساخته شده‌اند (مگر عناصری که ممکن است تاکنون کشف نشده باشند!) و همان‌طور که می‌دانیم، فیزیک نوین با رابطهٔ مشهور انیشتین نشان می‌دهد که ماده و انرژی صورت‌هایی تبدیل‌شونده به یکدیگر هستند و هرجا ردپایی از پدیده‌ای مادی هست، قطعاً با وجود صورت‌هایی از انرژی (پتانسیل یا جنبشی) نیز همراه خواهد بود و در این میان، اطلاعات، شیوهٔ اندرکنش ماده و انرژی در سیستم است (وکیلی، ۱۳۸۹: ۳۷). البته تعاریف متعددی از مفهوم اطلاعات در نگرش سیستمی، وجود دارد که در اینجا، آن‌ها را بررسی نمی‌کنیم.

با ذکر این توضیحات و بنابر تعریف، سیستمی پیچیده است که در آن، حجم و تراکم اطلاعات بیشتر از ماده و انرژی باشد (وکیلی، ۱۳۸۹: ۸۷). برای نمونه، تخته‌سنگی صاف که روی آن را با تیشه خراشیده‌اند، نمونه‌ای از یک سیستم ساده است که از ماده و درنتیجه انرژی تشکیل شده است و حجمی از اطلاعات نیز درقالب روابط بین اتم‌ها و اجزای آن وجود خواهد داشت. حالا همان تخته‌سنگ را تصور کنید که با قلم و تیشه روی آن به زبانی، کتیبه‌ای نقش بسته شده است. ازلحاظ فیزیکی، فرق چندانی بین شیارهای تخته‌سنگ در حالت اول و نوشتهٔ حکاکی‌شده روی آن در حالت دوم وجود ندارد؛ ولی این تخته‌سنگ در حالت دوم حجم زیادی از اطلاعات معنادار دارد که درجهٔ پیچیدگی آن را درمقایسه با حالت اول، بسیار بالاتر می‌برد.

تعاریف دیگری نیز از مفهوم پیچیدگی و سیستم‌های پیچیده وجود دارد که تشریح آن‌ها

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

در این بحث ضرورتی ندارد. سیستم‌های پیچیده بنابر تعاریف یادشده، خصوصیات و رفتارهای مشابهی از خود بروز می‌دهند که به برخی از آن‌ها، ازقبیل خودسازماندهی، بازنمایی[۱۴] و همتاسازی، در قالبی تکاملی اشاره کردیم. این ویژگی‌ها گسترهٔ وسیعی دارند که در این مقاله مجالی برای اشاره به آن‌ها نیست. با این‌حال، ازمیان آن‌ها، برخی از مفاهیم اساسی در رفتار سیستم‌های پیچیدهٔ تکاملی را توضیح می‌دهیم که در رویکرد تحلیلی سیستمی این مقاله، کاربرد دارند.

۴. تئوری آشوب[۱۵]، آنتروپی[۱۶] و سیستم‌های دینامیکی غیرخطی[۱۷]

مفهوم علمی آشوب از قانون دوم ترمودینامیک برآمده و با مفهوم آنتروپی گره خورده است. دانش ترمودینامیک به‌طور عمومی به مطالعهٔ تبدیل انرژی به اشکال مختلف و تمایل همیشگی و طبیعی آن به پراکنده شدن اختصاص دارد (اتکینز[۱۸]، ۱۳۹۲: ۸۸). فرآیند طبیعی این پراکنده شدن انرژی، بی‌هدف، آشوبناک و بی‌جهت است. فرآیندی کاملاً بی‌نظم است که به بی‌نظمی (آنتروپی) جهان پیرامون می‌افزاید و این خود تعریفی است از قانون دوم ترمودینامیک که توضیح می‌دهد چگونه فرآیندهای طبیعی همواره به افزایش بی‌نظمی جهان منجر می‌شوند. به این ترتیب، فرآیندهای آشوبناک به افزایش بی‌نظمی منجر می‌شوند. با انجام دادن کار، جریان انرژی به‌شکلی هدفمند و جهتدار تنظیم می‌شود و نظم به‌وجود می‌آید؛ ایجاد نظمی از درون بی‌نظمی. البته به‌جز انجام کار به‌طور طبیعی، نظم‌هایی موضعی و موقتی نیز در جریان پراکنده شدن بی‌نظم انرژی ایجاد می‌شوند. هرچند توضیح علمی این پدیده از چارچوب بحث این مقاله خارج است، با مطالعهٔ آن، به رفتارهای بنیادین طبیعت پی می‌بریم؛ اینکه سرنوشت الگوهای منظم شکل‌یافته سرانجام فرورفتن در اقیانوس بی‌نظمی و به تعادل رسیدن با آشوب هستی است و اینکه طبیعت ذاتاً بی‌تقارن است و فرآیندهای طبیعی همواره به رسیدن به وضعیت حداقل انرژی، تمایل دارند. این‌گونه بود که مفهوم آشوب درطی مطالعهٔ شیوه‌های پراکنش انرژی شناخته شد و بعد ردپای این الگوی رفتاری در بسیاری از رخدادهای طبیعی نیز دیده شد؛ رخدادهایی که با عنوان سیستم‌های دینامیکی مطالعه می‌شوند.

در نظریهٔ سیستم‌های دینامیکی، نحوهٔ تغییرات سیستم‌ها، اعم از سیستم‌های ساده و

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

سیستم‌های پیچیده، درطول زمان توصیف و پیش‌بینی می‌شود. به سخنی ساده‌تر، «سیستم‌های دینامیکی سیستم‌هایی هستند که درطول زمان به روش‌های مختلف تغییر می‌کنند» (میچل، ۱۳۹۱: ٤٥). در سیستم‌های دینامیکی خطی، رفتار کل سیستم حاصل جمع برداری رفتار تک‌تک اجزا است و آهنگ تغییرات آن با یک نمودار سادهٔ خطی نمایش داده می‌شود؛ ولی در سیستم‌های دینامیکی غیرخطی، رفتار کل سیستم براساس رفتار منفرد اجزا تحلیل و محاسبه می‌شود و آهنگ تغییرات در آن تابع نموداری تناوبی و غیرخطی است.

امروزه روشن است که رفتارهای آشوبناک، به‌عنوان یکی از رفتارهای بنیادین طبیعت، در بسیاری از رخدادهای طبیعی و انسانی دیده می‌شود و به‌کمک ریاضیات آشوب، تاحدی (دست‌کم در کوتاه‌مدت) قابل درک و پیش‌بینی موضعی خواهد بود. پس از مطالعات بسیار دانشمندان و مقایسهٔ فرآیندهای آشوبناک مختلف با هم، برخی از مؤلفه‌های مهم یک رفتار آشوبناک شناسایی شدند. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

۱. تابع نمودارهای خطی نبودن رفتار سیستم‌های آشوبناک و توصیف آن‌ها با ریاضیات غیرخطی؛

۲. ایجاد ساختارهای موقتی و تعادل‌ها و یا نظم‌های ناپایدار؛

۳. حساسیت زیاد رفتار آتی سیستم به تغییرات کوچک پدیدآمده در شرایط اولیهٔ آن؛

٤. قابل پیش‌بینی نبودن نتایج حاصل از اندرکنش‌های (کنش‌های متقابل) یک سیستم آشوبناک؛

۵. مشاهدهٔ رفتارهای به‌ظاهر تصادفی در کنش و واکنش‌های سیستم.

درمیان مؤلفه‌های یادشده در بالا، سه ویژگی ناپایداری، پیش‌بینی‌ناپذیری و حساسیت بالا به تغییرات در شرایط اولیه، مهم‌ترین و عمومی‌ترین خصوصیات رفتارهای آشوبناک به‌شمار می‌روند. حال با تشریح مفهوم آشوب، تعریف دیگری از سیستم‌های پیچیدهٔ سازگار ایجاد می‌شود. براساس این تعریف، سیستم پیچیدهٔ سازگار سیستمی دینامیکی است که تغییرات آن درطی فرآیندی درزمانی، تابع الگوی رفتاری آشوبناک و تکاملی است.

۵. چهار نظام معنایی لاندوفسکی

در این مدل، چهار رویکرد در اندرکنش بین سوژه با ابژه (دیگری یا جهان) طرح و نسبت

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

فرآیندهای هریک با روند تولید معنا و همچنین روابط بازگشتی هریک با نظام دیگر تحلیل شده است. نخست نظام مبتنی‌بر کنش «برنامه‌مدار» است که در آن، سوژه بر ابژه مسلط می‌شود و با انگارهٔ مالکیت، ابژه را در راستای اهداف خود تغییر می‌دهد. این تغییر همراه با نوعی برنامه‌ریزی و برنامه‌مداری ابژه ازسوی سوژه است تا با آن، درطی روندی منظم، ابژه همانند ماشینی برنامه‌ریزی‌شده وظایف ازپیش معین را شرح دهد. این نوع رویکرد نوعی روابط مکانیکی و روباتیک بین سوژه و ابژه پدید می‌آورد که به‌واسطهٔ آن، علاوه‌بر اینکه رفتار ابژه قابل پیش‌بینی خواهد بود، سوژه نوعی امنیت ناب را درمورد نتایج این نوع اندرکنش تجربه می‌کند؛ نتایجی که با اهداف ازپیش معین وی بیشترین همخوانی را خواهد داشت. این کنش در سطح اجتماعی، به وضع قوانینی سخت و انعطاف‌ناپذیر یا به تعبیر لاندوفسکی، «الزاماتی اجتماعی در ارتباطات بین انسانی» تبدیل می‌شود (معین، ۱۳۹٤الف: ۱۰۹).

دومین حالت، نظام مبتنی‌بر کنش «مجاب‌ساز» است که در این نظام، سوژه دیگری را سوژه‌ای دارای انگیزه‌های درونی می‌پندارد، نه ابژه و بنابراین، برای رسیدن به اهداف ازپیش‌معین خود، باید ابتدا دیگری را بشناسد تا بتواند با ترفندهایی وی را به رفتار یا اقدام درجهت منافع خود، مجاب کند. لاندوفسکی نیز می‌نویسد: «[...] مجاب‌سازی یعنی تااندازه‌ای دخالت در زندگی درونی دیگری، یعنی به‌دنبال این باشیم که انگیزه‌های سوژهٔ دیگر را برای کنش در راستای هدفی مشخص فعال کنیم» (همان: ۱۰۸). نکتهٔ مهم در این کنش این است که روش‌های مجاب‌سازی به‌شکلی آگاهانه و پویا انتخاب می‌شوند؛ گرچه به‌طور طبیعی ممکن است با خطا نیز همراه باشند. همچنین، اگر دیگری غیرجاندار باشد، مانند طبیعت، روش‌های بهره‌کشی از آن نیز درمقایسه با روش برنامه‌مدار، هوشمندانه‌تر و پویاتر خواهند بود. در این کنش، با توجه به میدان عمل حساب‌شده‌ای که ازطرف سوژه به دیگری داده می‌شود، رفتار دیگری مانند حالت برنامه‌مدار پیش‌بینی‌ناپذیر است و سوژه در راستای رسیدن به اهداف خود، درصد کمی از خطر و ریسک را تجربه خواهد کرد.

سومین حالت، نظام مبتنی‌بر «تطبیق» است. در این نظام، مانند شیوهٔ مجاب‌سازی، اندرکنش میان سوژه و ابژه این حالت ویژه را دارد که سوژه دیگری یا جهان را سوژه فرض می‌کند؛ با این تفاوت بنیادی که این‌بار نه برای هدفی ازپیش معین و یک‌سویه، بلکه برای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

اندرکنشی حسی با دیگری و در شرایطی برابر که در آن، سوژه خود را مالک دیگری فرض نمی‌کند؛ بلکه خود را با دیگری دارای ارزشی یکسان می‌بیند و دو طرف «کنش با هم» را تجربه می‌کنند (کنشی که بر توانایی حس کردن متکی است و می‌توانیم این توانایی را توانش ادراکی‌ـحسی بنامیم) (معین، ۱۳۹۲ب: ۱۷۹). به این ترتیب، در این اندرکنش، به‌شکل اجتناب‌ناپذیری مسئلهٔ معنا به‌مثابهٔ حضور مطرح می‌شود که خود سبب شکل‌گیری نظام معنایی دیگری می‌شود که بر پایه و بنیاد هم‌حضوری حسی، بدون واسطهٔ کنشگرها، بنا شده است؛ کنشگرهایی تن‌دار، در رودررویی با یکدیگر و با وجوه متفاوت غیریت در جهان (معین، ۱۳۹۲الف: ۱۲۷). بدیهی است که برای برقراری جریان ادراکی‌ـحسی میان سوژه‌ای تن‌دار با دیگری، باید دیگری را نیز تن‌ـسوژه به‌شمار آوریم؛ تن‌ـسوژه‌ای دارای توانایی حس کردن. در اینجا، نتایج این اندرکنش حسی دوسویه پیش‌بینی‌نشدنی خواهد بود و در آن فضا، نوعی ناامنی و خطر تجربه خواهد شد.

فرآیند تطبیق تجربه نوعی بیداری آنی و لحظه‌ای است؛ مانند هنگامی‌که سر در گریبان زندگی تکراری و کسالت‌بار روزمره، ناگهان چشم‌ها به افق زیبا و سحرانگیز غروب خورشید دوخته می‌شود که فقط برای لحظاتی ازمیان ابرها در افق نمایان می‌شود و در آن لحظه است که یکی شدن و تطبیق با شکوه و شگفتی دیگری را تجربه می‌کنیم؛ تجربه‌ای که به‌قول بارت، مانند مفهوم «ساتوری در ذهن»، تجربهٔ «بیداری دربرابر واقعیت» است (بارت، ۱۳۹۲: ۱۱٤). البته سوژه می‌تواند خود را برای چنین تجربیاتی آماده‌تر سازد و حساسیت خود را برای شکار چنین لحظاتی بیشتر کند.

بنابراین سمیوتیک می‌تواند به تن به‌عنوان یک «ساحت گفتمانی» تولید معنا (دامنه‌ای از معانی نامکشوف که تنها ازطریق یک کنش متقابل دیالکتیکی دوسویه (تطبیق) میان یک سوژه و ابژهٔ قرارگرفته در مقام سوژه‌ای تن‌دار، آشکار می‌شوند) بنگرد، نه مانند سمیولوژی به‌عنوان یک نشانه یا متن (معین، ۱۳۹٤ب). تطبیق ممکن است درطی فرآیندی درزمانی نیز رخ دهد؛ مانند بداهه‌نوازی دو نوازنده که درطول زمان با تمرین مداوم به درجه‌ای از هم‌حسی و درک متقابل رسیده‌اند که این امکان را برایشان میسر می‌سازد و یا هماهنگی میان سوارکار با اسبش که سوای مهارت سوارکاری و یا تیمارداری مناسب اسب، ممکن است از تطابقی حسی و ادراکی شکل‌گرفته میان دو سوژهٔ تن‌دار درطول زمان، نشئت گرفته باشد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

چهارمین حالت، نظام مبتنی‌بر «تصادف» است. فضای حاکم بر این نظام، هرج‌ومرج است و رابطهٔ سوژه با دیگری یا جهان ازنوع واکنش است، نه اندرکنش. در اندرکنش، سوژه نوعی میل یا اراده به برقراری رابطه‌ای دوسویه دارد؛ رابطه‌ای که ممکن است برنامه‌مدار باشد یا با مجاب‌سازی دیگری به اهداف خود نزدیک شود و یا حتی بدون هدف ازپیش معینی تنها براساس داشتن انگیزه‌ای برای اندرکنشی پویا، به تطابقی تدریجی با دیگری منجر شود. در نظام تصادف، تنها با واکنش سوژه به محرک‌های بیرونی (دیگری یا جهان) مواجه هستیم؛ زیرا سوژه در برخورد با جهان، هیچ انگیزه، برنامه و یا هدف خاصی ندارد و خصوصیات این برخورد را تنها مکانیسم شانس و تصادف تعیین می‌کند.

به این ترتیب، می‌توانیم بگوییم که سوژه در نظام تصادف، تنها در جهان پرسه می‌زند. هرچند مواجههٔ ناگهانی با شکوه و عظمت ابژه‌ای که ناگهان در لابه‌لای زندگی کسالت‌بار روزمره ازمیان ابرها نمایان می‌شود، برای لحظه‌ای جرقه‌ای از معنا را برای سوژه‌ای که دارای توانش حسی است ایجاد می‌کند، برای سوژهٔ منفعل، نظام تصادف تنها با بی‌تفاوتی همراه خواهد بود؛ زیرا اندرکنشی دوسویه برقرار نمی‌شود (هرچند برای لحظه‌ای). به این ترتیب، در نظام مبتنی‌بر تصادف، براساس توصیفی که از خصوصیات آن ارائه کردیم، اندرکنش معناسازی شکل نخواهد گرفت. در اینجا، پیش‌بینی‌ناپذیری امور از جنس خطر ناب است؛ خطری که در دل هرج‌ومرج نهفته است.

۶. تئوری آشوب و نظام‌های زبانی

سیستم‌های زبانی دارای دو مؤلفهٔ معنایی هستند؛ نخست مؤلفه‌های معنایی هسته‌ای که ثابت هستند و تغییر نمی‌کنند و دوم مؤلفه‌های معنایی بافتی که از دو جهت (یکی تحت‌تأثیر بافت و زمینه و دیگری در فرآیند دریافت) تغییر می‌کنند. این مؤلفه‌های معنایی متناسب با تأویل گفته‌خوان‌ها که ذاتاً متکثر است، به‌صورت فرآیندی هم‌زمانی و همین‌طور درزمانی تغییر می‌کنند و متحول می‌شوند. چنین تحولاتی نمایانگر ذات ناپایدار معنا در سطوح زبانی هستند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، ناپایداری ساختارهای سیستم در افق زمان و ثبات موقتی و زمان‌مند آن‌ها، یکی از مؤلفه‌های اصلی رفتارهای آشوبناک است. در این مورد نیز نمونه‌های بسیاری وجود دارد. برای نمونه، واژهٔ «دریافتن» که معنی مستعمل آن «فهمیدن»

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

است، ممکن است که در بافت و زمینه‌ای دیگر، به‌معنی متفاوتی به‌کار رود؛ مانند جملهٔ «پس اگر به خلاف آن باشد، از ما دریافتن ببینید فراخور آن» (بیهقی، ۱۳۷٤: ۱۸/۱).

در جملهٔ بالا، دریافتن در معنی رایج به‌کار نرفته است؛ بلکه به‌معنی «تلافی، تدارک و جبران کردن» است. در جملهٔ زیر، واژهٔ «کار» در معنی مستعمل آن، یعنی «عمل»، به‌کار رفته است:

«امیر بنشستی و در این باب تا شب کار میراندی» (همان: ۹۲٦/۳).

این واژه در زمینه‌ای متفاوت، به‌معنی «جنگ» نیز به‌کار رفته است؛ مانند جملهٔ زیر:

«پیل نر را از آنِ ما که پیش کار بود به تیر و زوبین افگار و غمین کردند» (همان:٦۸۲/۲).

وام‌واژهٔ «آنتن» نیز علاوه‌بر معنای متداول مرتبط با آن، متناسب با بافت و زمینه‌ای که در آن به‌کار می‌رود، در زبان محاوره‌ای به‌معنی «خبرچین» نیز تعبیر می‌شود.

فرآیند خلق شعر در زبان نیز ویژگی دیگری از آفرینش معنا را در ساحت زبان آشکار می‌کند. شاعر با خلق شعر و استعاره‌های شاعرانه، به زبان ارجاعی، معانی دیگری را تحمیل می‌کند؛ معانی که به‌واسطهٔ «پراتیک» با زبان خلق می‌شوند، نه «استفاده» از زبان. لاندوفسکی استفاده از زبان را مترادف با فن و مهارت و پراتیک را مترادف با بینش یا نوعی دریافت تخیلی و شهودی می‌داند. نویسنده با استفاده از زبان با هنجارهای زبانی، مانند هنجارهای معنایی، نحوی، دستوری و ... ، سروکار دارد؛ درحالی که شاعر با کار روی «مادیت و جسم دال‌های زبانی»، دریافت‌های شهودی و بینش خود را آزاد می‌کند و این‌گونه، ارزش‌ها و معنی‌های تازه‌ای را بر زبان تحمیل می‌نماید. در این میان، مفهوم استعاره اهمیت زیادی دارد.

> شاید استعاره را بتوان نوعی خطر با زبان دانست؛ به عبارت دیگر، با استعاره که نوعی پراتیک با زبان به‌حساب می‌آید (نه استفاده از زبان)، شاعر خود را در معرض خطر در زبان قرار می‌دهد. استعاره جایی در زبان است که زبان در آن بیشترین حد مقاومت خود را دربرابر شاعر بروز می‌دهد. درواقع شاعر با پراتیک با زبان و خلق استعاره و همچنین با بازی با مادیت دال‌های زبانی، قابلیت‌های بالقوهٔ زبان را استخراج می‌کند (معین، ۱۳۹۲الف: ۱۳۲).

در این زمینه، مثال‌های بی‌شماری در متون ادبی این سرزمین وجود دارد.

> خاقانی را ازنظر آفرینش استعارات بدیع و تازه درشمار خلاق‌ترین شعرای فارسی‌گوی قرار می‌دهند [...] وی در ساختار استعاره نیز نوآوری‌هایی به‌وجود آورده است. گاهی ارتباط کشف‌کردهٔ او بین دو شیء در چند لایهٔ ارتباطی شکل گرفته است که می‌توان آن را استعارهٔ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

چندلایه‌ای نامید [...] مانند تصاویر این بیت:

بدین دو خادم چالاک رومی و حبشی درم خرید دو خاتون خرگه سنجاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ٤٨)

مصراع اول استعاره از شب و روز، خرگه سنجاب استعاره از آسمان و دو خاتون خرگه سنجاب استعاره از خورشید و ماه است (مشهدی و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۱ـ۸٦).

به سخن دیگر، مواجههٔ شاعر با خطر و ریسک به‌واسطهٔ کارکرد استعاری زبان، بیانگر ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر و به‌ظاهر تصادفی ساختار معنایی خلق‌شده در فرآیندی استعاری است. بدیهی است که این ماهیت معنایی در زبان شاعرانه به اوج خود می‌رسد. گفتنی است که این موضوع به‌معنی پیش‌بینی‌پذیر بودن مطلق معانی خلق‌شده در نثر نیست و در متون نثر گونه نیز به‌ویژه در نثر ادبی، با شکل خفیف‌تری از آن درمقایسه با شعر روبه‌رو هستیم. چنانکه گفتیم، دو مؤلفهٔ پیش‌بینی‌ناپذیری و رفتار به‌ظاهر تصادفی نیز از ویژگی‌های اصلی رفتارهای آشوبناک هستند.

از سوی دیگر، بدیهی است که تغییر در عناصر ساختاری در زبان، مانند تغییر در سطح مؤلفه‌های معنایی خرد (تغییر در سطح واژه به‌نسبت جمله و تغییر در سطح واج به‌نسبت واژه) و یا در سطح نحوی، با تغییرات کلان در سطح معنایی همراه خواهد بود که بیانگر به‌وجود آمدن تغییرات کلان معنایی به‌واسطهٔ تغییرات خرد در ساختارهای زبانی است؛ همان‌طور که یکی از ویژگی‌های رفتاری سیستم‌های آشوبناک، حساسیت زیاد به تغییرات خرد در شرایط اولیه است. در این مورد نیز نمونه‌های بسیاری وجود دارد. برای مثال واژهٔ «اَپاختَرَ» در اوستا دراصل به‌معنی «ماوراتر» و «آنطرف‌تر» بوده است و به‌تدریج به «اَباختَر» تبدیل شده و به‌معنی سوی یا جهت «شمال» به‌کار رفته است. این واژه در مزدیسنا، آرامگاه اهریمن و دیوها و جای دوزخ خوانده شده و باز درطی زمان، با تغییر کوچکی در سازهٔ زبانی، در فارسی امروزی به «باختر» تبدیل شده و به‌معنی «مغرب» به‌کار می‌رود (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۹۲۷/۳). این فرآیند در وضعیت «وام‌واژه‌ها» در انتقال از زبان وام‌دهنده به زبان وام‌گیرنده نیز دیده می‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد که واژه‌ای پس از ورود به زبان وام‌گیرنده، براثر عوامل مختلف برون‌زبانی، ازجمله عوامل فرهنگی، اجتماعی یا درون‌زبانی، با حذف شدن بخشی از ساختار خود، در معنایی بسیار متفاوت با زبان مبداء به‌کار می‌رود. برای نمونه، واژهٔ «بسکتبال» از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شده، در زبان محاوره‌ای به

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

«بسکت» تبدیل شده و کماکان در زبان فارسی، به‌معنی بازی بسکتبال است؛ درحالی که «بسکت» در زبان مبدأ، دیگر اشاره به نوعی بازی نیست و به‌معنی انواع «سبد» به‌کار می‌رود (صفوی، ۱۳۷٤: ۱۰٤).

به این ترتیب، روشن می‌شود که رفتار سیستم‌های زبانی در فرآیند تولید معنا نیز مانند سیستم‌های پیچیدهٔ دینامیکی، تابع مؤلفه‌های رفتارهای آشوبناک است. بدیهی است که در سیستم‌های زبانی، هرچه وزن استعاری ساختار زبانی سنگین‌تر باشد، رفتارهای آشوبناک نیز در ساحت معنایی آن تشدید خواهد شد. این مشابهت اگر درکنار ویژگی‌های شناخته‌شدهٔ دیگر سیستم‌های زبانی، مانند خودسازماندهی و خودارجاعی قرار گیرد، نشان می‌دهد که سیستم‌های زبانی نیز نوعی از سیستم‌های پیچیده هستند. بررسی جزئیات مطلب اشاره‌شده (نظام زبان به‌مثابهٔ سیستمی پیچیده) و تشریح روندهای حاکم بر آن، مجالی دیگر می‌طلبد.

۷. تئوری آشوب و نظام معنایی تطبیق

چنانکه گفتیم، نظام معنایی مبتنی‌بر تطبیق، نوعی کنش متقابل بین دو تن‌سوژه است که با جلوه و بروز قابلیت‌های بالقوهٔ هریک بر دیگری، به تولید دامنه‌ای از معانی نامکشوف و بالقوه منجر می‌شود که در نظام قاعده‌مند و برنامه‌مدار و نیز در رویکرد رتوریک و مجاب‌ساز بین سوژه و ابژه، مجال بروز و آشکارگی نداشتند. حال با رویکردی سیستمی و براساس تعاریفی که در این مقاله به‌شکلی مفصل، پیش‌تر ارائه کردیم، می‌توانیم دو تن‌سوژهٔ دارای توانش ادراکی‌ـحسی را دو سیستم پیچیدهٔ سازگار درنظر بگیریم که در حالت نوعی خاص از اندرکنش، مطابق شرایط نظام تطبیق قرار دارند. سیستم‌های پیچیدهٔ سازگار نوعی از سیستم‌های دینامیکی هستند که تغییرات آن‌ها درطول زمان پیش‌بینی‌نشدنی، غیرخطی و دارای الگویی آشوبناک است و این الگو نوعی رفتار برای یک سیستم دینامیکی است.

می‌بینیم که پیش‌بینی رفتار یک سوژهٔ حسگر منفرد درطول زمان نیز مانند یک سیستم دینامیکی پیچیده، امری دشوار و تابع ریاضیاتی غیرخطی است؛ زیرا سوژهٔ موردنظر ما به‌عنوان سیستمی باز، اندرکنش‌های متعددی با محرک‌های محیط پیرامونش دارد و مجموعه عوامل پیچیده‌ای، اعم از درونی (عوامل بیولوژیک) و بیرونی، بر انتخاب و نوع پاسخ وی به محرک‌ها مؤثر هستند. بنابراین، رفتار یک سوژهٔ تن‌دار منفرد نیز به‌طور عام درطی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

فرآیندهای درزمانی، آشوبناک است. به این ترتیب، کنش متقابل دو سیستم دینامیکی پیچیده، مانند دو سوژهٔ تن‌دار، ممکن است که ازلحاظ آماری، سطح رفتار آشوبناک را در فضای حالت اندرکنش میان آن‌ها، افزایش دهد.

گفتنی است که فضای حالت یک سیستم به مجموع تمام حالت‌های ممکنی گفته می‌شود که برای آن سیستم قابل دسترس است (میچل، ۱۳۹۱: ٤٨٠).

حال اگر اندرکنش بین دو سوژه و ابژه تابع شرایط برنامه‌مدار باشد، به‌دلیل کنترل رفتار سوژه بر ابژه، رفتار ابژه و نتایج حاصل از کنش متقابل آن‌ها تاحد قابل اطمینانی (دست‌کم در میان‌مدت) پیش‌بینی‌پذیر خواهد بود. اگر این اندرکنش تابع شرایط مجاب‌سازی باشد، به‌دلیل آزادی عمل کنترل‌شدهٔ ابژه ازسوی سوژه، رفتار ابژه و نتایج حاصل از کنش متقابل آن‌ها تاحدی قابل پیش‌بینی خواهد بود (رفتار انتخاباتی شهروندان دربرابر تبلیغات انتخاباتی سیاستمداران)؛ اما در شرایط تطبیق، با توجه به اینکه طرفین در کنش متقابل خود با دیگری آزادی عمل بسیاری دارند و کنترلی در کار نیست، بروز رفتارهای آشوبناک نیز به حداکثر خود خواهد رسید؛ همان‌طور که با بالا رفتن درجهٔ آزادی سیستم –تعداد ابعاد فضای حالت سیستم که دامنهٔ انتخاب‌های پیش‌روی سیستم را تعیین می‌کند (وکیلی، ۲۸۹:۱۳۸۹)– الگوی رفتاری آن درطول زمان آشوبناک‌تر خواهد بود. جالب است که نرخ افزایش آشوب یا همان دورهٔ تناوب آشوب به‌صورت تصاعدی هندسی است و به‌صورت سری ضرایب ۲، ٤، ۸، ١٦، ۳۲، ٦٤ و ... ، افزایش می‌یابد؛ یعنی شرایط اولیهٔ پیچیده با افزایش پیچیدگی، به افزایش هندسی آشوب و رسیدن به شرایطی بغرنج (ازنظر پیش‌بینی‌پذیری) منجر خواهد شد. بنابراین، در اندرکنش مبتنی‌بر شرایط تطبیق، همان‌گونه که لاندوفسکی نیز معتقد است، با شرایطی کاملاً پیش‌بینی‌نشدنی ازنظر رفتار طرفین و نتایج حاصل از فرآیند کنش متقابل، مواجه هستیم.

ویژگی مهم دیگر این نظام معنایی، حساس بودن دوسویه است؛ یعنی هریک از طرفین اندرکنش به‌عنوان یک سوژهٔ تن‌دار، توانش ادراکی و حسی دارند و می‌توانند حضور و هستی دیگری را بی‌واسطه درک کنند و در فضای کنش متقابل آن‌ها، زمینهٔ نوعی سرایت حسی شکل گیرد. لاندوفسکی دو نوع سرایت را از یکدیگر تفکیک کرده است. نوع نخست سرایت مکانیکی است که یک‌طرفه است؛ مانند سرایت بیماری از فردی به فرد دیگر. نوع دوم سرایتی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

حسی است که برپایهٔ جریانی ادراکی‌ـحسی میان سوژه و ابژه (هم سوژه)، شکل می‌گیرد؛ سرایتی که موجب نوعی تجربهٔ هم‌حضوری می‌شود. برای این سرایت حسی، به‌دلیل فرآیند چرخشی و دیالکتیکی که دارد، ممکن نیست که عامل سرایتی و به‌دنبال آن، مبتلایی تعیین شود (برخلاف سرایت یک‌طرفهٔ بیماری) و این سرایت فرآیندی کاملاً دوسویه است (معین، ١٣٩٤الف: ١٦٢). بارها در ارتباط بین سوژه‌هایی که رابطه‌ای عمیق یا احساسی با یکدیگر دارند، دیده می‌شود که به‌کار بردن واژه یا رفتاری دوپهلو یا نامتناسب با موقعیت و یا حتی اشاره‌ای کوچک با زبان بدن (شامل لحن یا حالات مختلف چهره)، هرچند ممکن است در ابتدا بی‌اهمیت و ناچیز جلوه کند، در لحظه ممکن است موجب طغیان روحی و عاطفی (شناختی) در سوژهٔ مقابل شود؛ طغیانی ناشی از یک سوءبرداشت که اگر بازگو و حل نشود، چه‌بسا درطول زمان، موجب تغییراتی اساسی در نگرش‌ها و اندرکنش‌های دو سوژه می‌شود. این تنها یک مثال از توان تغییرات کوچکی بود که ممکن است موجب دگرگونی‌های بزرگی در روابط بین انسان‌ها شوند؛ همان‌طور که در سایر سیستم‌های دینامیکی غیرخطی و سیستم‌های پیچیدهٔ سازگار، حساسیت بسیار به تغییرات کوچک در شرایط اولیه دیده می‌شود. مثال معروف در این مورد، پدیده‌ای در علم هواشناسی است که به اثر پروانه‌ای معروف است و بیان می‌کند که چگونه بال زدن یک پروانه در نقطه‌ای دوردست موجب پدید آمدن طوفانی در جایی دیگر می‌شود. علاوه‌بر شبکهٔ پیچیدهٔ اندرکنش‌های انسانی، مشاهدهٔ اثر پروانه‌ای در فرآیند وقوع رخدادهای تاریخی نیز مبحثی شیرین و عبرت‌آموز خواهد بود.

در نشانه‌شناسی کلاسیک، با فرآیندی از تولید معنا روبه‌رو هستیم که به سیستم‌های زبانی خودارجاع وابسته است، برحسب نشانگانی رمزگزاری شده است و دامنه‌ای از معانی ازپیش تعریف‌شده، قابل پیش‌بینی و به‌نظر ثابت را به‌وجود می‌آورد (گرچه هرمنوتیک جدید درمورد این ثبات معانی، حتی در حیطهٔ نشانه‌شناسی کلاسیک تردید کرده است)؛ اما در رویکردی پدیدارشناختی از نشانه‌شناسی، مفهوم سمیوتیک موقعیت به‌میان می‌آید که در جست‌وجوی درک معنا (معنایی برآمده از اندرکنشی تن‌به‌تن) در لحظهٔ آشکارگی و ظهور آن است (همان: ١٤٩). «اینجاست که شناختی از نوعی دیگر مطرح می‌شود؛ شناختی ازنوع وحدت با دیگری که این دیگری ممکن است سوژه، متن، اثر یا قطعه‌ای از جهان طبیعی بیرونی باشد» (همان: ١٥٣). این شناخت که به‌واسطهٔ درک حضور و هستی دیگری است، از مجرای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

اندرکنشی پویا، مولد معنا است. این معنا ازپیش تعریف نشده است؛ بلکه به بافت و زمینهٔ پیدایش خود، توانش‌های ادراکی‌ـحسی تن‌سوژه‌ها و حالات متغیر لحظه‌ای آن‌ها وابسته است و «به‌شکلی مدام درحال شدن است» (همان). این شکل از فرآیند تولید معنا بسیار پویا است و ایستایی فرآیند تولید معنا را در کنش‌های برنامه‌مدار و مجاب‌ساز ندارد. در اینجا، آشکارگی لحظه‌ای و درزمانی معانی را می‌بینیم که ذاتاً ناپایدار هستند و مدام نو می‌شوند. آنچه لاندوفسکی آن را تعادل‌ناپایدار می‌نامد، همان تجربهٔ آزادی از قید زبان ارائه‌شده ازسوی بارت است. به این ترتیب، شکل‌گیری ساحتی نوین از شناخت پیرامون و هستی را می‌بینیم؛ شناختی از ذات آشوبناک و تعریف‌ناپذیر هستی.

در نظام معنایی تطبیق، مانند سیستم‌های آشوبناک، شکل‌گیری تعادل‌هایی ناپایدار و نظم‌هایی موضعی و موقتی را از درون بی‌نظمی و آشوب می‌بینیم؛ ولی این بار از جنس معنا، نه از جنس ساختارهای مادی. بنابراین، شکل‌گیری ساختارهای معنایی ناپایدار از درون فرآیندی با خصوصیاتی به‌ظاهر تصادفی و رفتاری پیش‌بینی‌نشدنی و حساس به تغییرات جزئی در شرایط اولیه در اندرکنش بین دو سوژهٔ (دو سیستم پیچیده) مبتنی‌بر تطبیق، مبین وجود الگوهای رفتاری آشوبناک در فرآیندهای منتهی به ظهور معنا در این نظام معنایی است. با نگاهی موشکافانه و منتقدانه به نظام معنایی تطبیق لاندوفسکی، می‌توانیم ادعا کنیم که در اندرکنش سوژهٔ مرجع با دیگری، اگر دیگری انسان باشد، این فرآیند در اوج پیچیدگی و آشوب در سطح آفرینش معنایی خواهد بود و اگر دیگری جانداری غیرانسان باشد، سطح رفتار آشوبناک کمتر خواهد بود. اگر سوژهٔ مرجع قطعه‌ای از جهان غیرجاندار را به سوژهٔ مقابل خود بدل کند، سطح رفتار آشوبناک هم به‌دلیل کاهش سطح برآیند توانش ادراکی‌ـحسی دوسویه، درمقایسه با دو حالت قبل با کاهش مواجه خواهد بود. بنابراین، کاهش سطح رفتار آشوبناک در اندرکنش بین دو سوژه، موجب پایداری بیشتر ساختار پدیدآمده می‌شود. البته این موضوع دلیلی برای هیچ‌گونه ارزش داوری کیفی نیست و شاید به همین دلیل است که رابطهٔ معنایی‌ـشناختی انسان با طبیعت پایداری بیشتری درمقایسه با رابطهٔ معنایی متزلزل انسان‌ها با یکدیگر دارد. این ادعا را می‌توانیم در پژوهش دیگری، مطالعه کنیم.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

۸. نتیجه‌گیری

مؤلفه‌های الگوهای رفتاری آشوبناک در سیستم‌های دینامیکی غیرخطی، شامل «پیش‌بینی‌ناپذیری»، «حساسیت زیاد به تغییرات جزئی در شرایط اولیه» و شکل‌گیری «تعادل‌ها و ساختارهای ناپایدار» را در فرآیند تولید معنا در نظام‌های زبانی و همچنین نظام‌های پیشازبانی، مانند نظام معنایی تطبیق، می‌بینیم. نتیجهٔ این پژوهش علاوه‌بر اینکه وجود انطباق الگوها بین دو حوزهٔ نظری را تأیید می‌کند، پشتوانه‌ای علمی با رویکردی میان‌رشته‌ای را برای وجود الگوهایی در فرآیند آفرینش معنا ارائه می‌کند که پیش‌تر، برخی از ویژگی‌های آن‌ها هم در نظام معنایی تطبیق و هم در نظام‌های زبانی، به‌شکلی تجربی یا نظری بررسی شده‌اند. بدیهی است که باوجود این تشابهات در الگوهای رفتاری که به‌مفهوم پی بردن به برخی ویژگی‌های آشوبناک نظام‌های معناساز است، چگونگی و چرایی وجود این الگوها این‌بار از زاویهٔ دیدی میان‌رشته‌ای و به‌شکلی عمیق‌تر درک می‌شود. در نظام‌های زبانی، می‌بینیم که هرچه وزن استعاری ساختار زبانی سنگین‌تر باشد، رفتارهای آشوبناک نیز در ساحت معنایی آن تشدید خواهد شد و طیفی از متون، از متن‌های علمی با کمترین بسامد آشوبی تا هایکو و شعر مدرن با بیشترین بسامد، دیده می‌شود. بنابراین، معنای تولیدشده در متون ادبی و به‌طور کلی ساختار زبانی استعاری، بسیار ناپایدارتر و پیش‌بینی‌ناپذیرتر از معانی تولیدشده در سایر متون است و قابلیت تغییر معنایی بیشتری دربرابر تغییرات جزئی ایجادشده در ساختار زبانی خود دارند. در نظام معنایی تطبیق نیز فرآیند مشابهی را می‌بینیم؛ زیرا در این اندرکنش تطبیقی، با کنش متقابل دیالکتیکی تن‌سوژه‌های دارای توانش ادراکی‌ـحسی مواجهیم که رفتاری مانند اندرکنش دو سیستم پیچیدهٔ آشوبناک از خود نشان می‌دهند. به این ترتیب، معنای تولیدشده در نظام معنایی «تطبیق» نیز درمقایسه با سه نظام معنایی دیگر لاندوفسکی، دارای اوج بسامد آشوبی است و با «ناپایداری» و «پیش‌بینی‌ناپذیری» خود، چرایی وجود مفاهیمی چون «ناامنی» و «ریسک و خطر» را در این نظام توضیح می‌دهد. این معنای تولیدشده با «حساسیت زیاد به تغییرات جزئی» و زایش معنا از «هم‌حضوری» تن‌ها، مفاهیمی چون «حساسیت ادراکی» و «سرایت حسی» را نیز به‌خوبی توضیح می‌دهد.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

۹. پی‌نوشت‌ها

1. Greimas
2. Eric Landowski
3. adjustment
4. semiotic
5. semiology
6. chaos and natural language processing
7. complexity theory
8. Roland Barthes
9. Edgar Morin
10. inter-action
11. complex systems theory
12. general systems theory
13. self-organized
14. representation
15. chaos theory
16. entropy
17. nonlinear dynamic systems
18. Peter Atkins

۱۰. منابع

- اتکینز، پیتر. (۱۳۹۲). ***قانون دوم (انرژی، آشوب و شکل)***. ترجمهٔ رامین رامبد. تهران: مازیار.
- بارت، رولان. (۱۳۹۲). ***امپراتوری نشانه‌ها***. ترجمهٔ ناصر فکوهی. تهران: نشر نی.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷٤). ***تاریخ بیهقی***. تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: نشر علم.
- خاقانی، بدیل‌بن علی. (۱۳۷۳). ***دیوان***. مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات ضیاءالدین سجادی. چ ٤. تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). ***لغت‌نامهٔ دهخدا***. تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- شعیری، حمیدرضا و ابراهیم کنعانی. (۱۳۹٤). «نشانه‌معناشناسی هستی‌محور: از برهم‌کنشی تا استعلا براساس گفتمان رومیان و چینیان مولانا». ***دوماهنامهٔ جستارهای زبانی***. د ٦. ش ۲ (پیاپی ۲۳). صص ۱۷۳-۱۹۵.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

- صفوی، کوروش. (۱۳۷٤). «واژه‌های قرضی در زبان فارسی». ***نامهٔ فرهنگ***. ش ۱۹. صص ۹٦ـ۱۱۱.
- مشهدی، محمدامیر؛ واثق عباسی، عبدالله و محمد دهرامی. (۱۳۸۹). «استعاره‌های نو و چندلایه در شعر خاقانی». ***فنون ادبی***. س ۲. ش ۲. صص ۸۱ـ۹۲.
- مورن، ادگار. (۱۳۷۹). ***درآمدی بر اندیشهٔ پیچیده***. ترجمهٔ افشین جهاندیده. تهران: نی.
- معین، مرتضی بابک. (۱۳۹٤الف). ***معنا به‌مثابهٔ تجربهٔ زیسته***. تهران: سخن.
- _____. (۱۳۹٤ب). «دو نظام معنا دادن به جهان، جهان به‌مثابهٔ متن، جهان به‌مثابهٔ تجربهٔ زیسته». (مقاله در دست چاپ).
- _____. (۱۳۹۲الف). «تبیین خلق زبان شاعرانه با استفاده از نظام تطبیق و لغزش‌های مهارشدهٔ اریک لاندوفسکی». ***فصلنامهٔ مطالعات زبان و ترجمه***. ش ٤. صص ۱۲۱ـ۱۳٤.
- _____. (۱۳۹۲ب). «نظام تطبیق و گذر از نشانه‌معناشناسی کلاسیک به دورنمایی پدیدارشناختی». ***دوفصلنامهٔ نقد زبان و ادبیات خارجی***. د ٦. ش ۱۰. صص ۱۷۵ـ۱۹۰.
- میچل، ملانی. (۱۳۹۱). ***پیچیدگی***. ترجمهٔ محمدصالح سعادتمند. تهران: شورآفرین.
- وکیلی، شروین. (۱۳۸۹). ***نظریهٔ سیستم‌های پیچیده***. تهران: شورآفرین.

References:

- Atkins, P. (1994). *The Second Law*. Translate by: R. Rambod. Tehran: Mazyar [In Persian].
- Barthes, R. (1984). *L empire des Signes*. Translate by N, Fakouhi. Tehran: Ney [In Persian].
- Bayhaqi, A. (1994). *Tarikh-i Bayhaqi.* Edited by: A, Fayyaz. Tehran: Elm [In Persian].
- Crisan, M. (2007). *Chaos and Natural Language Processing*. University of Timisoara.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]

- Dehkhoda, A. (1997). *Dehkhoda Dictionary*. Tehran: Tehran University Press [In Persian].
- Khaghany, B. (1993). *Divan* (4ed). Edited by Z, Sajjadi. Tehran: Zavar [In Persian].
- Mashhadi, M. (2010). *New and Multilayer Metaphors in Khaghany poetry. Journal of Literary Techniques*. No.2. Pp. 81-92 [In Persian].
- Mitchell, M. (2009). *Complexity: A Guided Tour*. Translate by: M.S. Saadatmand. Tehran: Shorafarin [In Persian].
- Moein, M.B. (2015). *The Meaning as the Lived Experience*. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Morin, E. (1990). *Introduction to the Complex Thought*. Translate by: A. Jahandideh. Tehran: Ney [In Persian].
- Safavi, K. (1994). "Loan words in persian language". *Journal of Letter of Culture*. No.19. Pp. 96-111. [In Persian].
- Shairi, H. & E. Kana´ni (2015). *Semio-ontological Study: From Interaction to Transcendence Based on Mowlana's Romans and Chinese Discourse. Journal of Language Related Research.* Vol.6. No.2 (Tome 23). Pp. 173-195 [In Persian].
- Vakili, S. (2010). *Complex Systems Theory*. Tehran: Shorafarin [In Persian].

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-03-28]